

明星日報

SPECIAL REFERENCE
FOR OFFICIAL
INTO THE PAPER



雖然心裡充滿了對你的愛，

但還是希望你能幸福。

只要你能幸福，我就會很開心。

只要你能幸福。

The Star Around The Sun

"ستاره ای به دور خورشید"

مترجم: sehun

فصلهای دیگر این رمان را میتوانید از سایت مای انیمه دانلود کنید.

کپی و انتشار این ترجمه غیرقانونی می باشد.

آدرس سایت: Myanimes.ir

کانال تلگرام: [@myanimes](https://t.me/myanimes)

برای ارسال انتقادات و پیشنهادات در مورد این رمان میتوانید با

کانال تلگرام [@Ohsehun_ir](https://t.me/Ohsehun_ir) در ارتباط باشید.

فصل نود و پنج

یانگ یومینگ به آرامی خالکوبی شینگ چنگ را بوسید. شانه های شینگ چنگ را گرفت یک زانویش را روی تخت گذاشت و ناگهان حرکاتش خشن و سریعتر شدند.

لب هایش روی گردن شینگ چنگ لغزید و به گوشه لب شینگ چنگ رسید، قبل از اینکه شینگ چنگ سرش را بالا بیاورد یانگ یومینگ بی رحمانه گوشه ی لبش را گاز گرفت.

شینگ چنگ فقط می توانست سرش را بالا نگه دارد تا بوسه های او را تحمل کند. بدنش تا حدودی تب داشت و لب هایش هم داغ بودند، مثل گلوله ای از شده بود و لب ها و زبان یانگ یومینگ به آرامی روی بدنش میلرزیدند.

دست هایش را بالا برد و گردن یانگ یومینگ را در آغوش گرفت و با وجود اینکه ضعف داشت می خواست او را محکم در آغوش بگیرد. دست های یانگ یومینگ به پشت و زیر ژاکت خیس از عرقش لغزید و کمر و پشتش را نوازش میکرد.

شینگ چنگ احساس کرد بدنش در یک لحظه داغ تر شد. کمرش خمتر شده بود، نفس هایش نامنظم بود و ران هایش به شدت می لرزید .

لب های یانگ یومینگ از رو لب هایش برداشته شوند و روی گوشش فشرده شدند و زمزمه کرد: " دلم خیلی برات تنگ شده بود."

بعد از آن، یانگ یومینگ لاله گوش و گونه اش را بوسید.

شینگ چنگ در حالی که به سختی نفس می کشید، پلک زد تا چشم هایش که میسوزید را تسکین بدهد، یانگ یومینگ را در آغوش گرفت و زمزمه کرد: "دوستت دارم."

او دوست دخترهای زیادی داشت، اما نمی توانست به خاطر بیاورد که آیا تا به آن زمان دوستت دارم را عاشقانه گفته بود یا نه. در واقع، وقتی با دوستانش صحبت می کرد، به شوخی می گفت «دوستت دارم»، اما این اولین باری بود که سنگینی کلمه را عمیقاً احساس می کرد و با تمام عشقی که داشت آن را به زبان می آورد.

او می ترسید که در آینده، هیچ راهی وجود نداشته باشد که بتواند دوباره به کسی «دوستت دارم» بگوید.

احساسات یانگ یومینگ به وضوح تحریک شده بود. به غیر از آخرین باری که مست شده بود، شینگ چنگ به ندرت او را اینقدر پرشور دیده بود. دستانش همه جای بدن شینگ چنگ را لمس میکرد و بی وقفه و با اشتیاق او را میبوسید. درست زمانی که شینگ چنگ فکر کرد که یانگ یانگ می خواهد همانجا و در همان بخش بیمارستان ادامه دهد و با او بخوابد، آن بوسه ها و لمس های شدید متوقف شدند و یانگ یومینگ کنارش روی تخت نشست. شینگ چنگ را محکم در آغوشش گرفت. بدنهایشان به هم فشرده میشدند. با کف دستش پشت سر شینگ چنگ را گرفت: "ببخشید که ناامیدت کردم."

شینگ چنگ هنوز نمی توانست درست نفس بکشد. او محکم آستین یانگ یومینگ را گرفت و گفت: "برای قلب من تو بی نقصی. همیشه بودی."

یانگ یومینگ سرش را در شانه اش فرو کرد و حتی یک کلمه هم صحبت نکرد.

شینگ چنگ گفت: "خیلی بهش فکر کردم. در واقع یانگ یومینگو همیشه از یو هایانگ جدا کرد، مثل اینکه جیان یوانم بخشی از شینگ چنگه، درسته؟"

یانگ یومینگ برای مدتی سکوت کرد، سپس جواب داد: "اره، درسته."

شینگ چنگ گفت: "تو تو فیلمای زیادی بازی کردی، پس بعیده که نتونی درک کنی که اگه کسی دیگه‌ای قرار بود نقش یو هایانگو بازی کنه، ممکنه بود من اصلاً تو شخصیتم گیر نکنم. از اونجایی که یو هایانگ تو قلب من تویی، هیچ راهی برای جدا کردن کامل این دونفر وجود نداره. پس با اینکه دیگه درگیر نقشم نیستم، تو اعماق وجودم، کسی که دوستش دارم فقط تویی. من و جیان یوانم تو قلب تو اینطوری هستیم، درسته؟"

یانگ یومینگ سرش را بلند کرد و به او خیره شد و به آرامی سرش را تکان داد.

"درسته."

شیا زینگ چنگ ادامه داد: "پس، تو هنوز در مورد هویت ما تردید داری و نمی‌خوای منو قبول کنی اره؟ به این خاطره که یوان چیان تورو ناامید کرده و میترسی این بار دوباره ناامید بشی؟"

صدای یانگ یومینگ گرفته شد: "شاید."

شینگ چنگ راه نفسش بسته شده بود و مجبور شد کمی دهانش را برای نفس کشیدن باز کند. ظاهراً خیلی رقت انگیز به نظر میرسید اما همچنان اصرار داشت و ادامه داد: "پس چرا اینجایی؟"

یانگ یومینگ برای مدت طولانی به او نگاه کرد و بعد به آرامی گفت: "چون اشتیاقم جلوی ارادمو گرفت. میخوامم ببینمت. از جدایی ازت متنفر بودم. برای یک ثانیه، احساس کردم که هیچ چیز دیگه مهم نیست، و قبل از اینکه به خودم پیام بلیط هواپیما خریده بودم."

چشمهای شینگ چنگ قرمز شده بود و لبخند کمرنگی زد: "پس ارادتم میتونه جلوی اشتیافتو بگیره؟"

یانگ یومینگ کمی نگاهش را پایین آورد و سپس با انگشت خالکوبی شینگ چنگ را نوازش کرد. "به این قضیه اراده اشاره نکن. اینکه میتونم اشتیافتو الان کنترل کنم به اندازه کافی خوبه."

شینگ چنگ علی‌رغم تبی داشت، باز هم با شنیدن این حرفش گر گرفت.

انگشت یانگ یومینگ بارها و بارها خالکوبی را نوازش کرد، گویی او واقعاً تمام تلاشش را می‌کرد تا خودش را کنترل کند. پرسید: "شنیدم دیشب باهات بد رفتاری شده؟"

شینگ چنگ مبهوت شد. او کمی تردید کرد، اما چیزی به یانگ یومینگ نگفت و فقط گفت: "خیلی زیاد تو آب فیلمبرداری کردم، واقعاً نمیتونم بگم باهام بد رفتار کردن یانه." یانگ یومینگ یقه شینگ چنگ را کنار کشید. یاد دماسنجی که قبلاً کنار گذاشته بود افتاد و گفت: "بیا اول تبتو اندازه بگیریم. دستیار ت باید الانا بیاد تا بیرتت."

شینگ چنگ مطیعانه به یانگ یانگ اجازه داد دماسنج را زیر بغلش بگذارد.

یانگ یومینگ سپس یک لیوان آب برای او ریخت. شینگ چنگ پرسید: "نمی‌خوای بری، مگه نه؟"

یانگ یومینگ گفت: "فعلاً میمونم تا وقتی که کامل بهتر بشی."

شینگ چنگ گفت: "پس بهتر نمیشم."

یانگ یومینگ با شنیدن این حرف خندید و کنار تختش نشست و به او نگاه کرد. "من کاری ندارم که بخوام انجام بدم، اما موندنم اینجا برات راحت نیست."

شینگ چنگ متوجه شد و گفت: "میدونم."

یانگ یومینگ به پشتی صندلی تکیه داد. افکارش قابل فهم نبود و به شینگ چنگ نگاه می کرد. بعد از مدتی پرسید: "چرا با ژو تیانجی صحنه بوسه داشتی؟"

شینگ چنگ حیرت زده گفت: "فقط برای این بود که فیلم کمدی تر باشه، همین."

یانگ یومینگ گفت: "از هوانگ جیشین خواستم بهت بگه که از ژو تیانجی دور بمونی، بهت نگفت؟"

شینگ چنگ کمی خودش را جمع کرد و دماسنج بیشتر به بدنش فشرده شد. او به خاطر آورد که یانگ یومینگ از طریق هوانگ جیشین هشدار داده بود، اما در آن زمان، او فکر می کرد که یومینگ تنها به خاطر همجنسگرا بودن ژو تیانجی محتاط شده است. اما آن لحظه، به نظر می رسید که چیزی بیشتر بود که از آن خبر نداشت.

یانگ یومینگ گفت: "فراموشش کن، خوبه که حواست باشه بعدا خیلی بهش نزدیک نشی. کنار اومدن با اون آدم راحت نیست."

شینگ چنگ نتوانست نگوید: "فقط این نیست."

یانگ یومینگ به او نگاه کرد: "چی؟ باهات چیکار کرده؟"

قبل از اینکه شینگ چنگ بتواند جواب دهد، پرستار ناگهان در را باز کرد و وارد شد. بعد از آن دستیار شینگ چنگ، هوا هوا، که پس از استراحت کوتاهی برای بردن شینگ چنگ برگشته بود وارد شد.

شینگ چنگ هنوز تب خفیفی داشت، اما چیز جدی نبود. دکتر برای او دارو تجویز کرده بود، بنابراین او مجبور نشد در بیمارستان بماند و می‌توانست برای استراحت به هتل برگردد. هوا هوا در مورد رابطه شینگ چنگ و یانگ یومینگ چیزی نمیدانست. او مخفیانه با هوانگ جیشین تماس گرفت و هوانگ جیشین به او گفت که به حرفهای یانگ یومینگ گوش دهد و همانطور که به او گفت میشد عمل کند و زیاد سوال نپرسد. وقتی به هتل برگشتند، یانگ یومینگ مستقیماً در اتاق شینگ چنگ ماند. هوا بیرون رفت تا برایشان شام بخرد.

شینگ چنگ اشتهایی برای شام نداشت. بدنش کاملاً ضعیف بود و مغزش هم چندان مشتاق شکل دادن به افکارش نبود. بعد از شام، او در آغوش یانگ یومینگ استراحت کرد و نمی‌خواست کاری انجام دهد.

همه بدنش عرق کرده بود و حتی به خودش زحمت عوض کردن لباسش را که به پوستش چسبیده بود نمی‌داد. نمی‌خواست تکان بخورد، روی مبل مثل بچه‌ای کوچک دراز کشیده بود و دست‌هایش را محکم به کمر یانگ یومینگ چسبیده بود و اجازه نمی‌داد جایی برود. بعد از آن، یانگ یومینگ به او گفت که یک دوش آب گرم بگیرد و لباس‌هایش را عوض کند.

شینگ چنگ به بالا نگاه کرد و گفت: "بیا باهم دوش بگیریم."

یانگ یومینگ خنده‌ای کرد و گفت: "نه ممنون."

شینگ چنگ گفت: "پس منم نمیرم."

یانگ یومینگ موهایش را نوازش کرد. "مگه بچه‌ای؟"

شینگ چنگ گفت: "درمقایسه با تو بچه نیستم؟"

یانگ یومینگ به او نگاه کرد و خندید.

شینگ چنگ با بی‌حالی دوباره گفت: "با هم دوش بگیریم؟"

این بار یانگ یومینگ سری تکان داد. "باشه پس میام باهات."

او فقط گفت که با او خواهد رفت نه اینکه با او دوش بگیرد.

وقتی شینگ چنگ لباس هایش را درآورد و وارد وان شد. یانگ یومینگ او را مجبور کرد

لبه وان بایستد و سر دوش را گرفت تا به او کمک کند خودش را بشوید.

شینگ چنگ احساس میکرد برای سرپا ایستادن زیادی خسته است، روی زانوهایش لبه

وان نشست و چشمهایش را بست و اجازه داد آب روی بدنش سرازیر شود.

تهویه هوای اتاق روی دمای بالا تنظیم شده بود، او حتی وقتی برهنه بود احساس سرما نمی

کرد. یانگ یومینگ بعد از اینکه موهای شینگ چنگ کاملاً خیس شد، آب را بست و قبل از

کفی کردن موهایش، آب روی صورتش را پاک کرد و به آرامی روی موهایش شامپو

ریخت.

شینگ چنگ از یانگ یومینگ پرسید: "میتونم بهت تکیه بدم؟"

یانگ یومینگ گفت: "میتونی."

شینگ چنگ گفت: "لباساتو خیس میکنم."

یانگ یومینگ جواب داد: "اشکالی نداره بعداً عوضشون میکنم."

بنابراین شینگ چنگ به بدن یانگ یومینگ تکیه داد. او انگشتان یانگ یومینگ را حس کرد که پوست سرش را ماساژ میدادند، و به نظر می‌رسید که سرگیجه‌اش برای مدتی از بین رفت. چشمهایش را بست و گفت: "تو این دنیا با کسی دیگه‌ای اینطوری رفتار کردی؟"

یانگ یومینگ گفت: "نه، فقط تو."

شینگ چنگ لبخندی کاملاً رضایت‌بخش زد.

هر وقت کف بالای سرش روی صورتش می‌لغزید، یانگ یومینگ آن را با یک حوله پاک می‌کرد. وقتی که موهای او تمیز شسته شد، یانگ یومینگ به او کمک کرد تا عرق بدنش را با ژل شست و شو بشوید.

یانگ یومینگ بعد از شستشوی کف بدنش با آب، آب را بست و شینگ چنگ را در یک حوله حمام پیچید.

شینگ چنگ از وان خارج شد و درست زمانی که پاهایش را در دمپایی سر داد، یانگ یومینگ از قبل سشوار را روشن کرده بود و شینگ چنگ را به سمت خود می‌کشید تا موهایش را خشک کند.

هوای داغ سشوار پوست سرش را نوازش می‌کرد و انگشتان یانگ یومینگ بین موهایش حرکت می‌کردند. شینگ چنگ بلافاصله بعد از آن احساس خواب آلودگی کرد. او هیچوقت در طول زندگی‌اش به اندازه آن لحظه احساس خوب و راحتی نداشت.

موهای کوتاهش زود خشک شد و زمانی که یانگ یومینگ سشوار را خاموش کرد و آن را کنار آینه آویزان کرد، شینگ چنگ برگشت و او را در آغوش گرفت، اما یانگ یومینگ دستانش را گرفت و گفت: "تو اول برو بیرون، من میرم یه دوش سریع بگیرم."

"من بهت کمک میکنم." شینگ چنگ گفت.

یانگ یومینگ خندید و آرام ضربه‌ای به او زد و از حمام بیرونش کرد.

شینگ چنگ یک حوله از کمد بیرون آورد و روی بدنش کشید، سپس یکی دیگر را برای یانگ یومینگ آورد و قبل از اینکه برگردد و روی لبه تختش بنشیند، آن را در حمام گذاشت.

کمی بعد صدای آب از دستشویی را شنید.

شینگ چنگ دوباره روی تخت بزرگ هتل افتاد و تمام بدنش در تشک فرو رفت. او به نور سقف و شیشه‌های بریده شده بدشکل که نقاط کوچکی از نور را ساطع می‌کردند خیره شد. احساس می‌کرد در هوا شناور است، انگار همه چیز در چشمانش غیر واقعی به نظر می‌رسید.

روز قبل، به خاطر رسوایی‌اش با یوان چیان مضطرب بود و از توهین به ژو تیانجی ناراحت بود. اما حالا، یانگ یومینگ ناگهان در کنارش ظاهر شده بود و گفته بود دلش برایش تنگ شده و حتی خودش به او کمک کرده بود دوش بگیرد.

انگار ناراحتی‌های قبلش در یک لحظه پوچ شد. او حتی ژو تیانجی را به سختی به یاد می‌آورد. ذهنش فقط از یانگ یومینگ پر شده بود

برگشت و به پهلوی دراز کشید، پاهایش را جمع کرده بود، صورتش را روی دستش بالش گذاشته بود.

صدای آب از حمام پیچید. او می دانست که یانگ یومینگ است که دوش می گیرد، بنابراین بی سر و صدا به صدا گوش داد و دهانش را باز کرد تا خمیازه بکشد.

درست زمانی که شینگ چنگ می خواست بخوابد، صدای آب با صدای تق تق در هم آمیخته شد. او به آرامی چشمهایش را باز کرد و مدتی با دقت گوش داد و متوجه شد که واقعاً کسی در اتاقش را می زند.

خودش را روی تخت بلند کرد، دمپایی هایش را پوشید و در حالی که از جایش بلند شد، حوله حمامش را کمی محکم تر دور خودش پیچید. درست زمانی که صدای آب حمام متوقف شد به سمت در رفت. وقتی به در رسید، قفل آن را باز کرد و فقط کمی در را باز کرد تا بیرون را ببیند.

وقتی دید که ژو تیانجی است که بیرون ایستاده، در را کمی بیشتر باز کرد.

ژو تیانجی یک کت شلواری مشکی پوشیده بود با کفشی چرم. دستهایش را روی سینه اش قفل کرده بود. وقتی که شینگ چنگ را دید و از سر تا پا او را زیر نظر گرفت.

شینگ چنگ فقط یک حوله حمام پوشیده بود. پوست گردنش کمی قرمز بود، چشمهایش متورم بود و موهایش به دلیل مالیدن به تخت به هم ریخته بود.

ژو تیانجی دستش را دراز کرد تا او را لمس کند. "هنوز تب داری؟"

شینگ چنگ بلافاصله یک قدم به عقب برداشت.

فصل نود و شش

ژو تیانجی دستش را عقب کشید و به شینگ چنگ گفت: "داخل دعوت نمیکنی؟"

شینگ چنگ گفت: "اگه چیزی برای گفتن دارین، اینجا بگین."

با این حال ژو تیانجی فشار آورد و یک قدم به جلو برداشت و بازویش را بلند کرد تا جلوی بسته شدن در را بگیرد. او به شینگ چنگ نگاه کرد و گفت: "شنیدم مریضی، برای همین اومدم ببینمت."

لحن شینگ چنگ بی تفاوت بود. "مگه همش به لطف شما نیست که مریض شدم؟"

ژو تیانجی خندید، نگاهی به راهرو انداخت، سپس کمی وارد اتاق شینگ چنگ شد و گفت: "فقط می‌خواستم بفهمی."

شینگ چنگ پرسید: "چی بود که باید بفهم؟"

ژو تیانجی گفت: "نباید کسایی که نمیتونی ردشون کنیو پس بزنی. اگه اینطوری تو این صنعت باشی بعدا ضرر میکنی."

در چشمهای شینگ چنگ نوعی انزجار پیدا بود. "من شیش هفت ساله که تو این صنعتم اولین باره که با کسی مثل شما روبرو میشم."

حالت چهره ژو تیانجی دگرگون شد. به نظر می‌رسید که او تلاش زیادی می‌کرد تا احساساتش را مهار کند، صدایش را آرام کرد و گفت: "شینگ چنگ، منم انتظار نداشتم انقد مریض بشی. اگه دوستت نداشتم از رابطه تو با یوان چیان عصبانی نمیشدم. بزار بیام داخل، خوب نیست کسی اینطوری مارو اینجا ببینه."

درست در همان لحظه که شینگ چنگ می خواست او را رد کند و در را ببندد، ناگهان در حمام باز شد و صدای یانگ یومینگ از داخل بلند شد. "شینگ چنگ، بزار بیاد تو."

ژو تیانجی به وضوح مبهوت شده بود. او نمی توانست تشخیص دهد که صدای کیست، اما ابروهایش محکم گره خورده بودند و نگاه وحشیانه ای را به سمت شینگ چنگ انداخت.

قبل از اینکه ژو تیانجی بتواند دهانش را برای گفتن یک سوال باز کند، یانگ یومینگ از حمام بیرون آمد. یک حوله حمام پوشیده بود و یک جفت دمپایی پاهایش را تزئین کرده بود. موهایش هنوز خیس بودند. او آرام به ژو تیانجی خیره شد و گفت: "اگه چیزی برای گفتن داری می تونی بیای تو، تیانجی."

چهره ژو تیانجی بهت زده شد و تمام بدنش سفت شد، گویی ناگهان چیزی به او برخورد کرده بود. او با ناباوری به یانگ یومینگ خیره شد و سپس به شینگ چنگ نگاه کرد، نگاه چشمانش به تدریج از شک و ناراحتی به وحشت زده تبدیل شد. سپس ناخودآگاه خود را صاف کرد و خواست دستهایش را در جیبهایش فرو کند، اما در آن لحظه نتوانست آنها را پیدا کند، بنابراین به آنها اجازه داد که در کنارش آویزان شوند و ظاهری نسبتاً ناخوشایند داشتند. لبخند اکراهی نشان داد. "اقای مینگ؟ اینجا چکار میکنین؟"

چشمهای یانگ یومینگ کمی سرد بود. "امشبو اینجا میمونم."

ژو تیانجی خنده توخالی کرد. "پس اینطوری، مزاحمتون نمیشم." با این حرف، چرخید تا برود.

با این حال یانگ یومینگ او را صدا زد: "تیانجی، نمیخواستی چیزی به شینگ چنگ بگی؟ برگردو بگو." بعد از آن چرخید و به داخل اتاق رفت.

ژو تیانجی ناخودآگاه می‌خواست فوراً آنجا را ترک کند، اما در نهایت فکر کرد که این کار درست نیست و قبل از اینکه یانگ یومینگ را دنبال کند، دندان‌هایش را به هم فشار داد. شینگ چنگ متوجه لایه ریز عرق روی پیشانی ژو تیانجی شد. وقتی ژو تیانجی از کنار او گذشت، بلافاصله در را بست. خوشبختانه در آن مدت طولانی هیچ کس از بیرون آنها را ندیده بود.

بعد از بستن در، شینگ چنگ هم به داخل اتاق بازگشت و یانگ یومینگ را دید که روی مبل نشسته در حالی که ژو تیانجی در مقابلش ایستاده بود.

آن لبخند اکراهی هنوز روی صورتش بود و به یانگ یومینگ گفت: "خیلی دیر وقته، نباید مزاحم باشم."

صدای یانگ یومینگ آهسته و ملایم بود و گفت: "بشینو صحبت کن. اگه چیزی برای گفتن به شینگ چنگ داری، منم میتونم بهش گوش بدم."

دست‌های ژو تیانجی مشت شد و شست‌هایش را کف دستش فشار میداد. قبل از اینکه بنشیند، مدتی درنگ کرد، سپس گفت: "شنیدم که شینگ چنگ مریضه، برای همین اومدم ببینمش."

شینگ چنگ به آرامی به سمت تختش رفت و نشست، با بی‌حالی خم شد، با این حال پاهایش را صاف کرد و پاهایش را از دمپایی بیرون آورد و کف پایش را روی آنها گذاشت. او بسیار آرام بود و به چیزی فکر نمیکرد. فقط یانگ یومینگ و ژو تیانجی را تماشا می‌کرد.

متوجه شد که ژو تیانبجی واقعاً عصبی است. اگرچه روی مبل نشسته بود، اما دستانش را دائماً روی زانوهایش می مالید.

از طرف دیگر، یانگ یومینگ به مبل تکیه داده بود، با حالتی ناخوانا و چشمانی آرام به او نگاه میکرد و برعکس، احساس شدید ظالم بودن را به انسان می داد.

تنها چیزی که در ذهن شینگ چنگ بود این واقعیت بود که حوله حمام یانگ یومینگ کمی از قسمت سینه باز بود و می خواست آن را برایش بالا بکشد.

یانگ یومینگ به ژو تیانبجی گفت: "گفتی میخواستی به شینگ چنگ یاد بدی، چیه میخواستی یاد بدی؟"

دستان ژو تیانبجی متوقف شد و گفت: "فقط داشتم با شینگ چنگ شوخی میکردم."

یانگ یومینگ پرسید: "چه شوخی؟ بخاطر تب بستری شد. شوخیت خیلی غیرمنطقی نیست؟"

در تمام این مدت، ژو تیانبجی کمی رنگ پریده بود. او در اصل چند لایه لباس پوشیده بود و سیستم گرمایش اتاق هم روشن بود. مدام عرق میکرد. عرق بینی اش را پاک کرد و به آرامی گفت: "اقای مینگ، متاسفم. راستش من از رابطه شما با شینگ چنگ اطلاعی نداشتم، فکر کردم ..."

او نیمه آخر جمله اش را تمام نکرد.

شینگ چنگ که احساس می کرد گلایش کمی خارش دارد، دو بار به آرامی سرفه کرد.

یانگ یومینگ سرش را سمت او چرخاند و پرسید: "سردت شد؟" صدایش یک بار دیگر مهربان شده بود.

شینگ چنگ سرش را تکان داد و گفت: "گلوب کمی خشک شده."

یانگ یومینگ بلند شد، به سمت میز بار کوچک رفت و یک فنجان آب گرم ریخت. بعد به سمت تخت رفت و آن را به شینگ چنگ داد.

شینگ چنگ آن را گرفت و نوشید.

ژو تیانجی بلند شد و به سمت شینگ چنگ رفت: "دیروز، واقعا کارم از قصد نبود شینگ چنگ. یچیزایی تو ذهنم بود، برای همین مدام اشتباه میکردم. چیزیم که قبلاً گفتم مزخرف بود، اونارو جدی نگیر."

وقتی که شینگ چنگ نوشیدن آب را تمام کرد، لیوان را به یانگ یومینگ برگرداند و به ژو تیانجی نگاه کرد.

ژو تیانجی کاملاً صمیمی به نظر می رسید، اما شینگ چنگ حتی یک کلمه از حرفهایش را باور نکرد. از آنجایی که نمیخواست ژو تیانجی آنجا وقت خود را تلف کند، آستین یانگ یومینگ را کشید و گفت: "آقای مینگ، لطفا اجازه بده آقای ژو برن. دیروز هیچ اتفاقی نیفتاد، منم نمیخوام بحث کنم."

ژو تیانجی با شنیدن صحبت‌های شینگ چنگ، فوراً حرفش را ادامه داد و گفت: "پس خوب استراحت کن. من میرم."

قبل از رفتن ژو تیانجی، یانگ یومینگ گفت: "اگه حتی نمیتونی آدم خوبی باشی، چطور میخوای خوب بازی کنی؟"

صورت سفید شده ژو تیانجی به طور غیرمنتظره ای قرمز شد. لبخند عجیبی زد و بعد در را باز کرد و بیرون رفت.

شینگ چنگ در را بست و آهی از سر آسودگی کشید. وقتی به داخل برگشت، یانگ یومینگ را دید که روی لبه تخت نشسته بود و ابروهایش به شدت درهم دفته بودند. او از تخت بالا رفت و چهار دست و پا به سمت یانگ یومینگ خزید، سپس برگشت و روی پایش دراز کشید و از پایین به یانگ یومینگ نگاه کرد.

یانگ یومینگ پیشانی او را نوازش کرد. "چرا امروز بعد از ظهر وقتی ازت پرسیدم بهم نگفتی؟"

"چی باید میگفتم؟" شینگ چنگ پیشانی‌اش را به کف دست او مالید و احساس راحتی کرد. "میگفتم ژو تیانجی منو اذیت کرد و ازت میخواستم بهم کمک کنی تا انتقام بگیرم؟" یانگ یومینگ گفت: "حداقل بزار بدونم چه خبره."

شینگ چنگ به آرامی پلک زد: "فراموش کن. وقتی منو تو آب سرد میکرد، مدام به خودم میگفتم تحمل کنم و خوب بازی کنم. همیشه یه روزی پیش میاد که بتونم روی ژو تیانجی پا بزارم و درست تحقیرش کنم."

یانگ یومینگ به حرف های او خندید و سرش را خم کرد تا به او نگاه کند: "انقدر انتقام جویی؟"

شینگ چنگ گفت: "ببین، امشب به خاطر تو از من عذرخواهی کرد، اما تو قلبش مثل قبل به من نگاه میکنه. ممکنه براش فرق نداشته باشه با تو باشم یا با یوان چیان. اصلا با عذرخواهیش اروم نشدم."

یانگ یومینگ سری تکان داد: "من انتظار نداشتم بهت صدمه بزنه. کلا شخصیت تیانجی مشکل داره."

شینگ چنگ لحظه ای فکر کرد و سپس از یانگ یومینگ پرسید: "تلافی نمیکنه و راجب ما چیزی نمیگه درسته؟"

"جرعتشو نداره." یانگ یومینگ قبل از اینکه گفت: "شینگ چنگ، اگه باهم باشیم، مخفی کردن کاملش از افراد اطرافمون سخت میشه. فرار از شایعه ها سخته، اما بهترین راه برای محافظت از خودمون اینه که ازمون عکس نگیرن."

شینگ چنگ سری تکان داد. "میدونم."

یانگ یومینگ گفت: "این نوع رابطه های عاشقانه بعد از چندوقت احساس خفگی میدن." شینگ چنگ با جدیت جواب داد: "اشکال نداره که احساس خفگی کنیم، تا وقتی که بتونیم همیشه با هم باشیم، بهتر از هر چیز دیگه ایه."

یانگ یومینگ تا حدودی ناامید به نظر می رسید: "فقط نمیتونیم هرکاری که دوست داریمو آزادانه انجام بدیم."

شینگ چنگ غلت زد و رو به روی یانگ یومینگ روی تخت نشست. لباس حمام او از قبل شل شده بود و بیشتر شانه اش بیرون افتاده بود. او با تغییر موضوع گفت: "چطور ژو تیانجی فکر کرد که همجنس گرام؟ همش راجبش تعجبش میکنم."

نگاه یانگ یومینگ بار دیگر به خالکوبی اش افتاد، انگار که از نگاه کردن به آن خسته نمیشد به آرامی پرسید: "باهاش چکار کردی؟"

شینگ چنگ گفت: «فیلمبرداری معمولی. یسری وقتا کل تیم باهم غذا میخوردیم ولی من حتی باهاش صحبت نمیکردم.»

یانگ یومینگ با لحن مبهمی گفت: "مگه صحنه بوسه باهاش نداشتی؟"

شینگ چنگ گنگ نگاه کرد: "چرا مدام به این موضوع اشاره میکنی، من بهت گفتم که فقط شبیه یه بوسه بود."

یانگ یومینگ به طور غیرمنتظره ای با لحن آهسته و آرام به صحبت ادامه داد: "با این حال، جلوی اون، اونطوری لباس پوشیدی. من تا حالا تورو با اونطور لباس ندیدم."

شینگ چنگ به او نگاه کرد و نتوانست جلوی خنده اش را بگیرد: "چرا به همچین چیز بی ارزشی اهمیت میدی؟"

یانگ یومینگ دستش را دراز کرد تا پایش را بگیرد، انگشتهایش به آرامی کف پایش را نوازش کردند. "لباست کجاست؟ اونو بپوش بزار نگات کنم."

شینگ چنگ با نوازش او احساس غلغلک داد و سعی کرد پایش را جمع کند و با خنده گفت: "پیش آرایشگر. پس برو بدزدش منم میپوشمش تا ببینی."

یانگ یومینگ دستش را از روی پای شینگ چنگ نکشید و با لجاجت گفت: "تو برو بدزدش."

شینگ چنگ آنقدر خندید که دیگر انرژی نداشت، سپس روی تخت دراز کشید و لبه حوله حمامش از دو طرف باز شد.

یانگ یومینگ خشکش زد و گفت: "لباس زیر نپوشیده بودی؟"

شینگ چنگ به بالا نگاه کرد، پاهایش روی ران یانگ یومینگ فشار میداد، و وقتی به او نگاه می‌کرد کمی سرخ شده بود: "آره، ژو تیانجی به هر حال که نمیتونست ببینه. چه منو دوست داشته چه بخواد باهام بخوابه همشو تو خواب میتونه ببینه. هیچوقت اتفاق نمیفته." یانگ یومینگ با حالتی ملایم به او نگاه کرد. مدتی بعد، پایش را رها کرد و گفت: "هنوز خوب نیستی، امشب زود بخوابیم."

آن شب، شینگ چنگ آخرین دارویش را خورد و در آغوش یانگ یومینگ خوابید. او نمی‌دانست که اثرات داروی سرماخوردگی بود یا نه، اما به طور خاص آرام می‌خوابید و حتی تمام شب خواب ندید و تا صبح روز بعد بیدار نشد.

پرده‌های اتاق کشیده شده بود. تاریک بود و فقط از یک شکاف کوچک می‌توانست ببیند که بیرون صبح شده است.

شینگ چنگ تلفنش را ندید و ساعت را هم نمی‌دانست. از آنجایی که بخاطر فیلمبرداری بیمار شده بود، می‌توانست آن روز هم به استراحت ادامه دهد و نیازی به بازگشت عجله‌ای برای از سرگیری فیلمبرداری نداشت.

او به آرامی سرش را چرخاند و به یانگ یومینگ نگاه کرد و متوجه شد که او هنوز خواب است. چشمهایش محکم بسته بودند و وقتی خواب بود آرام به نظر می‌رسید.

بنابراین، شینگ چنگ کمی نزدیک‌تر خم شد و بوسه‌ای نرم روی لب‌های یانگ یومینگ فشار داد. یانگ یومینگ به طور غیرمنتظره‌ای لحظه بعد چشمهایش را باز کرد.

"خیلی خوابت سبکه" شینگ چنگ این را درحالی گفت که تقریباً به صورت مرد چسبیده بود گفت.

یانگ یومینگ دستش را بالا آورد و او را محکم بغل کرد، سپس چشمانش را بست و چانه‌اش را به پیشانی شینگ چنگ تکیه داد. بعد گفت: "من پیر شدم."

شینگ چنگ با منظور گفت: "پس چطوری که من ندیدم از قدرتت کم بشه؟"

یانگ یومینگ با چشمان بسته با صدای بلند خندید، سپس با لحنی تنبل گفت: "پس می‌خوای کم بشن یا نه؟"

دست شینگ چنگ از قبل روی سینه اش بود. آرام آرام به سمت پایین سر خورد. "حتی اگه کم بشه من بیخیالت نمیشم."

یانگ یومینگ چشمانش را باز کرد تا به او خیره شود، برای لحظه‌ای نگاهی جدی به او انداخت و سپس پرسید: "بهتری؟"

شینگ چنگ جواب داد: "دیگه سرگیجه ندارم و بدنم درد نمیکنه."

او به گوش یانگ یومینگ نزدیک شد و جمله‌ای را زمزمه کرد: "میتونیم انجامش بدیم."

یانگ یومینگ تک خنده‌ای کرد و گفت: "باشه."

وقتی که آنها خیلی به هم نزدیک بودند، شینگ چنگ متوجه شد که یانگ یومینگ هر وقت می‌خندید، خطوط ظریفی گوشه چشمهایش می‌افتاد. او نتوانست جلوی خودش را بگیرد و چشمهایش را بوسید و تمام توجهش به آن خطوط جلب شد. و بعد چیزی را به زبان آورد که باعث شد پوستش مور مور شود: "خیلی دوستت دارم، حتی تمام چینو چروکاتو."

یانگ یومینگ کم کم جلوی خنده اش را گرفت. او شینگ چنگ را محکم در آغوش گرفتو گفت: "منم دوستت دارم شینگ چنگ."

آن‌ها صبح را روی تخت هتل سپری کردند. شینگ چنگ که به تازگی بهتر شده بود، بعد از آن دوباره کاملاً درد داشت و در حالی که یانگ یومینگ او را محکم از پشت بغل کرده بود، روی تخت، روی شکمش دراز کشیده بود. بدنش کاملاً خیس عرق شده بود. او حتی قدرت بیرون رفتن از رختخواب و دوش گرفتن را نداشت.

در ظهر، شینگ چنگ شنید که کسی در را می زند. او نمی‌توانست به یانگ یومینگ اجازه دهد در را باز کند، بنابراین چاره‌ای جز بلند شدن نداشت، حوله حمامی را که در پای تخت انداخته بود، به آرامی برداشت و دور خودش پیچید. حتی کمر بند حوله حمام یانگ یومینگ را سفت کرد.

شینگ چنگ بیرون رفت و فکر کرد که هوا هوا است که برای تحویل دادن غذا آمده است. با این حال، وقتی که در را باز کرد، متوجه شد کسی که بیرون در ایستاده بود، هوا نبود، بلکه یوان چیان بود.

یوان چیان یک دسته گل در دستهایش بود. او ابتدا لبخند زد، اما پس از یک لحظه نگاه کردن به شینگ چنگ، لبخندش محو شد و پرسید: "کسی داخله؟" پرده های اتاق هنوز محکم بسته بودند، داخل تاریک و خفه بود. شینگ چنگ تردید کرد.

یوان چیان بلافاصله فهمید. او گل‌ها را به شینگ چنگ داد و گفت: "من برای دیدنت اومده بودم، اما انگار بهتر شدی. پس میرم." برگشت و بدون اینکه به پشت سر نگاه کند راهرو را طی کرد.

شینگ چنگ به داخل برگشت. همان لحظه که در را بست، با نور راهرو خود را در آینه دید. موهایش ژولیده بود، گونه هایش قرمز شده بود و لب هایش به شدت متورم شده بود. با این حال، چیزی که آشکارتر بود جای مکیدنی بود که روی خالکوبی بالای استخوان ترقوه‌اش افتاده بود. در آن لحظه واقعا مظهر وقاحت شده بود.

امیدوارم که تا الان از این رمان و ترجمه لذت برده
باشید. برای دانلود فصلهای بعدی به سایت مای انیمه
مراجعه کنید.

آدرس سایت: Myanim.es.ir

کانال تلگرام: [@myanim.es](https://t.me/myanim.es)

只要那是对方想要的。

但是对神的信仰和爱意支撑他继续下去，
他虽然心里充满了惊慌和害怕，
就像教徒给神灵献祭，

